

تاریخ رقص در ایران

(۳)

یحیی ذکا

هرودوت و باسانی نمی‌توان پذیرفت که در میان ایرانیان چنین آیینی برقرار نمی‌شده و این تیره از آریاییان در جشنها و پرستش خدایان خویش، رقص مذهبی انجام نمی‌داده‌اند. در این باره هم باید گفت یا مدارک ما کم و نارساست و یا پیدایش اندیشه و باورهای نوینی، انگیزه آن گردیده است که این آیین دیرینه آدمیان در میان ایرانیان آن زمان فراموش گردیده بکار بسته نشود.

از سوی دیگر چون در روزگار هخامنشی و اشکانی نمونه برخی از رقصهای مذهبی مهری در میان ایرانیان دیده می‌شود، شاید بتوان گمان برد که در دوره‌های پیش از آن نیز، چنین رقصهایی انجام می‌گرفته است، لیک در هرسان زنجیر تاریخ رقص در این زمان گسیخته است و آثاری در دست نیست، مگر اینکه در آینده بر اثر کاوشهای نوین، مدارک دیگری بدست آید و آنرا از تاریکی بیرون آورد.

با این همه، جای یادآوری است که بی‌گمان رقص و موسیقی برای شادی و خوشی در بزرها و برانگیختن احساسات رزمی و شهوانی همواره در میان ایرانیان در همه زمانها رواج داشته و برقرار می‌شده است. در داستانها و نوشته‌های تاریخی این دوره‌ها، اشاره‌هایی هست که انجام این‌گونه رقص‌ها را در میان تیره‌های گوناگون ایرانی روشن می‌گرداند.

رقص در دربار پادشاهان ماد

گرنفون تاریخ‌نویس یونانی در نخستین بخش از کتاب یکم «کورشنامه»، داستانی آورده که از آن چنین دانسته می‌شود که رقص در دربار پادشاهان ماد برقرار می‌شده و خود شاه نیز گاه بگاه در برابر دوستان و نزدیکان خود، بیابکویی و دست‌افشانی برمی‌خاسته است.

داستان چنین است که: «روزی کورش در حضور نیای خود استیاگ پادشاه ماد بوده، گفتگو از مهارت شربت‌داران شاهی و ظرافت ساقیگری «ساکاس» ساقی استیاگ

آثار و مدارک درباره رقص در دوره‌های تاریخی ایران، بویژه در روزگار مادها و هخامنشیان و اشکانیان در سنجش با دوره‌های پیشین، بسیار ناچیزتر و کمیاب‌تر است، آثار و نگاره‌های بازمانده از این دوره‌ها، همچنین نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستانی، در این جستار (مبحث) مهرخاموشی بربل زده و کوچکترین یادی از رقص و چگونگی آن نمی‌کنند. این کمبود آثار و مدارک و یاد نکردن تاریخ‌نویسان را شاید بتوان چنین باز نمود که سرازیر شدن آریاییان در سرزمین ایران و در آمیختن آنان با مردم بومی این آب و خاک، انگیزه پیدایش هرج و مرج در کیش و زندگی و آیینهای بومیان گردیده و شکست خوردگان رفته رفته، کیش و آیینهای آریاییان را پذیرفته و باورها و آیینهای کهن خود را از دست داده‌اند. زیرا می‌دانیم آریاییان با آنکه بسیار چیزها از فرهنگ مادی مردمان بومی و همسایگانشان فرا گرفته بودند، و زندگانی خود را بروش آنان سر می‌بردند، لیک در کارهای کیشی و معنوی و آیینها، از این مردمان پیروی نکرده، همان ویژگیهای نژادی و معنوی و خوبی‌های خود را نگاه داشتند و چون در آن هنگام در برپا داشتن آیینهای کیشی آریاییان رقص و موسیقی بکار بسته نمی‌شد و چندان ارجی نداشت از اینرو این دو هنر چنانکه بایست در میان آنان پیشرفت نکرده و در آثار و نوشته‌های آن روزگاران جای پای از خود باز نگذاشته است.

هرودوت در جایی که درباره آیینهای کیشی ایرانیان هم‌روزگار هخامنشی می‌نویسد، یادآوری می‌کند که آیینهای کیشی آنان با آهنگ و موسیقی همراه نبوده است و ایرانیان موسیقی کیشی نداشته‌اند، و چون رقص بی‌موسیقی کاری نشدنی است، پس پیداست که رقصهای دینی نیز در میان آنان رواج نداشته است، لیک از سوی دیگر چون در شاخه‌های دیگر مردم آریایی نژاد از هندی و اروپایی، رقصهای مذهبی بفرآوانی انجام می‌گرفته است از اینرو تنها بگفته

پیش می‌آید و کورش که از او بعلت بهانه‌هایی که می‌گرفته تا کورش را بنزد نیایش راه ندهد، دلخوش نبود، بجدمش می‌گوید «به ساکاس بفرما که جامی بمن دهد تا من هم شراب برای تو بریزم و اگر توانستم، دل ترا برابم. استیاگ امر کرد جامی باو بدهند و او اول جام را شسته بعد از شراب پر کرده طوری دلپسند آنرا به استیاگ داد که جد و مادرش نتوانستند از خنده خودداری کنند، کورش هم خندید و در حال جد خود را گرفته بوسید و بعد گفت: «ای ساکاس تو تباه گشتی، من جای ترا گرفتم، من از تو بهتر شراب‌خواهم ریخت ولی برخلاف تو من شراب نخواهم خورد» علت این حرف کورش این بود که شربت‌داران وقتی که شراب می‌ریختند با آلتی قدری از آن بدست چپ ریخته می‌آشامیدند تا جرئت نکنند زهر در شراب ریزند. استیاگ بطور مزاح گفت «خوب حالا که تو این قدر ماهرانه از ساکاس تقلید کردی چرا خودت شراب نخوردی». کورش جواب داد «ترسیدم زهر در جام باشد زیرا روزیکه تو بمناسبت عید تولدت بدوستانت ضیافت دادی، من بخاطر دارم که ساکاس شراب می‌ریخت» استیاگ گفت «از کجا دانستی که زهر در جام بود؟». «از اینجا که شما تماماً اختیار جسم و عقل را از دست داده بودید، اولاً مرتکب چیزهایی می‌شدید که باطفال هم اجازه نمی‌دهید بکنند، همه با هم فریاد می‌کردید، ملتفت نبودید که بیکدیگر چه می‌گفتید، آوازه‌های مضحک می‌خواندید و بی آنکه آواز دیگری را بشنوید، قسم می‌خوردید که آوازش دلریاست، هر کدام از شما به نیروی خود می‌باید ولی وقتی لازم شد برخاسته رقص کنید، نه فقط نمی‌توانستید برقصید، بلکه نمی‌توانستید بایستید، خودت و دیگران فراموش کرده بودید که تو شاهی...».

این نوشته گزنفون، اگر افسانه است یا تاریخ بهرسان تنها مدرکی است که روشن می‌سازد، در دربار پادشاهان ماد، رقص‌های تفریحی و نشاط‌انگیز انجام می‌گرفته و خود شاه هم در این گونه رقصها هنبازی می‌کرده است و چون رقص در دربار بوده، می‌توان گفت که در میان مردم نیز رواج داشته است، لیک درباره این که این رقصها چگونه بوده و چه‌سان انجام می‌گرفته آگاهی درستی در دست نداریم.

رقص در روزگار هخامنشیان

با افسوس باید گفت که داستان رقص و چگونگی آن در روزگار هخامنشیان، چندان روشنتر از روزگار پادشاهان ماد نیست و درباره این دوره نیز، جز چند اشاره کوتاه در نوشته‌ها، چیزی بر آگاهی‌های ما نمی‌افزاید.

رقص کورش در پارس

نخستین اشاره‌یی که برقص در نزد پارسیان شده است، در کتاب گزنفون است که می‌نویسد: «کورش چون پیر شد برای هفتمین بار، از آغاز شاهنشاهی خود، سفری به پارس کرد، پدر و مادرش چندین سال پیش مرده بودند. پس از درآمدن پارس آیین قربانی بجای آورده و برای خدایان بر بنیاد آیین پارسی رقصهایی را آغاز کرد و بخششهای فراوان بمردم نمود...».

آموختن رقص

آرتینوس تاریخ‌نویس سده چهارم میلادی از کتاب هفتم دوریس که در سده سوم پیش از میلاد می‌زیسته است، و او از زبان کتزیاس پزشک دربار ایران، داستانی از چگونگی برگزاری جشن مهرگان در ایران آورده می‌نویسد: «در میان همه جنبشها، تنها در «جشن مهر» Mithras (مهرگان) پادشاه ایران مست می‌شد و ایرانیان می‌رقصیدند، جز ایرانیان دیگر هیچ مردمی از کشورهای آسیایی، چنین کاری نمی‌کنند، ایرانیان همانگونه که خواندن می‌آموزند، اصول رقص را نیز می‌آموزند و چنین باور دارند که رقص نیز همچون ورزش تن آدمی را نیرومند می‌سازد».

عبارت «همانگونه که خواندن می‌آموزند، اصول رقص را نیز می‌آموزند» که آرتینوس از کتاب دوریس و او از زبان کتزیاس، می‌آورد شایسته توجه بسیارست و نیک نشان می‌دهد که رقص در زندگانی روزانه ایرانیان آن روزگار، تا چه اندازه دارای ارج بوده است که آنرا در نزد آموزگاران، همچون خواندن و نوشتن می‌آموخته‌اند.

رقص پارسینه

در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته اولمستند آمده‌است: «سالی یکبار در جشن مهرگان فرمانروای هخامنشی ناچار بود با «هوم» سکرآور مست شود و رقص «پارسینه» کند که آن بازمانده‌یی از رقص جنگی روزگار پیشین بود.

چون جشن مهرگان برای نیایش و پرستش «میترا» یا مهر، خدای فروغ و جنگ و پیمان و نگهدارنده و دوستار سپاهیان و آریاییان برپا می‌گردید؛ از اینرو می‌توان گمان برد که این رقص پارسینه که گذشته از شاهنشاهی هخامنشی، دیگران نیز در آن هنبازی می‌کردند، یک رقص مذهبی و رزمی بوده است، بدینسان که باشندگان در جشن پس از ستایش و نیایش مهر و انجام قربانی و نیاز «هئومه» و نوشیدن آن و پیدا کردن سرمستی و سرخوشی برقص رزمی پرهیجانی می‌پرداخته‌اند. در آن روزگار مهرگان یکی از جشنهای بسیار بزرگ و پرارج

ایرانیان بشمار می‌رفت و هنبازی شاهنشاه هخامنشی در این رقص مهری نشانه‌ی است از ارجی که به ستایش و نیایش این بگ بزرگ می‌نهاده‌اند.

این جشن آغاز زمستان بزرگ بود، چون در آن زمان ایرانیان تنها دوفصل داشتند، تابستان بزرگ و زمستان بزرگ، نوروز آغاز تابستان و مهرگان آغاز زمستان بود.

گمان می‌رود از روی گاهشماری هخامنشیان، مهرگان در ماه «بغ‌یادیش» که بمعنی پرستش خداست، برپای می‌گردید و در آن روز «مهر» باشکوه فراوان ستایش و پرستش می‌شد و جشن و آیین‌های مرموزی بنام او برگزار می‌گردید.

بر بنیاد آیین ودین هخامنشیان، نیایش کنندگان مهر می‌بایست، شستشوی مذهبی بجا آورده هنگام نیایش «برسم» (شاخه‌های جوان و تازه درخت انار) در دست گرفته و شیر را با «زور» یا آب مقدسی که بخشی از نوشته‌های مقدس بر آن خوانده شده بود (دراوستا آنرا، زاوئرا "Zaotrā" می‌نامند) بشیره گیاه «هئومه»^۱ در آمیخته بنوشند و از نان مقدس «درئونه» "Daraona" بخورند. یکی از هفت‌مغی که این شیر را آماده کرده، نیاز مهر می‌کرد. «زوت» نامیده می‌شد.

ما از گنوشته‌هایی که در بایگانی تخت جمشید بدست آمده است می‌دانیم که در سال دوم شاهنشاهی خشایارشا (۱۹ سپتامبر ۴۸۴ ق. م. تا ۱۳ فوریه ۴۸۳ ق. م.) آیین نثار و نیایش «هئومه» در دربار هخامنشی انجام می‌گرفت و مستی و سرخوشی شاهنشاه هخامنشی و دیگران در جشن نیایش مهر از این نوشیدنی مستی آور بوده است.^۲

نوشته‌های خانم کوک

بهرسان، آگاهی ما از داستان رقص شاهنشاه هخامنشی و دیگران در جشن مهرگان چند جمله‌ی بیش نیست و در پیرامون آن بیشتر از این نمی‌توان سخن گفت، لیک با این کمبود مدارک و آثار، دانسته نیست «خانم نیلاکرام کوک» امریکایی که گفتار کوتاهی درباره رقص در ایران نوشته^۳ چگونه توانسته بنویسد که «در دوره هخامنشی بطوریکه از حجاریهای آن دوره معلوم میشود (؟) رقص بطور دسته‌جمعی و بالاجتماع بعمل می‌آمده و نیز در سکه‌های آن دوره اسلوب رقصهای جنگی نشان داده شده‌است». (!؟)

با کوششی که نویسنده برای یافتن مدارک بسنده بیشتری در زمینه رقص بکار بسته است جز آنکه در اینجا نوشته شده‌است چیزی بدست نیامده و در اینجا ناچار است بگوید که همه پندارهای خانم کوک، افسانه‌های بی‌پایه و خیال‌پردازی بی‌مدرکی است، اگر ما بخواهیم با این‌گونه افسانه‌ها از سان

ایستادن سربازان و آرایش آنها در سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید و تیراندازی و نیزه‌پرانی روی دریاها (سکه‌های زرین)، چنین نتیجه‌های درخشان بسود رقص در روزگار هخامنشیان بگیریم و ایستادن و راه رفتن با سامان سربازان را، رقص‌های جنگی بشماریم، دانسته نیست چرا باید بهمین چیز اندک بسنده کنیم و در جهان پندار و گمان از رقصها و پایکوبیهای دسته‌بند در پیرامون کاخها و آتشکده‌ها و آتشگاهها و از مجلسهای باشکوه بزم و رقص دوشیزگان ارغوانی پوش در تالارهای تخت جمشید سخنی بمیان نیاوریم و این مهمانیها را شرح و بسط ندهیم و بگفته مثل مشهور: «اکنون که در عالم خیال پلو می‌خوریم، بگذاریم هرچه چرتر باشد».

ما نمی‌دانیم خانم کوک از کجای سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید، حرکات رقص دسته‌جمعی استنباط کرده و از کدام پول زرین هخامنشی اسلوب رقصهای جنگی را بدست آورده است. ما که یکایک این آثار را از زیر چشم می‌گذرانیم، حتی یک حرکت ویژه‌ی که بتوان آنرا تعبیر و تفسیر برقص نمود نمی‌یابیم تا چه رسد به کشف اسلوب اصلی رقصهای رزمی!

بی‌گمان در روزگار هخامنشیان رقص و موسیقی و آواز، برای شادی و دلخوشی در بز مه‌های طبقه‌های گوناگون مردم ایران رواج داشته است و اشاره‌های کوتاهی هم که در برخی از نوشته‌های کهن تاریخی هست این سخن را استوار می‌دارد، لیک نوشته‌های آنان، چنان نیست که بتوان از آنها، چگونگی رقصها و حرکات را دریافت و یا پیرامون آنها سخنان بیشتری گفت.

رقص در دربار خشایارشا

از نوشته‌های تاریخی کهن، چنین پیداست که در بز مه‌های دربار خشایارشا برخی رقصهای تفریحی و شادی آور همراه با موسیقی و آواز، انجام می‌گرفته است و زنان غیر عقدی او که شماره‌شان فراوان بوده، می‌بایست هنگام خوراک خوردن، شاهنشاه و شاهبانوی هخامنشی را با موسیقی و رقصهای خود سرگرم و خوش دارند، و از اینجا می‌توان گمان برد که ناچار در بز مه‌ها و جشنهای فرمانروایان پایتخت و سرداران و بزرگان کشور نیز از اینگونه رقصها، انجام می‌گرفته است.

بزم رقص در سعد

یکی از مدارک بودن چنین رقصهایی در بز مه‌ها، که در

آن گذشته از رقصه‌ها، دختران بزرگان ایران نیز به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند، داستان دلدادگی و زناشویی الکساندر مقدونی با «رکسانا» دختر «اکسیارتس» سردار و خستریاون (ساتراپ) پارسی‌نژاد، استان سغد است. بنوشته تاریخ‌نویسان یونانی، نخستین دیدار الکساندر با رکسانا در سغد، در یک بزم رقص بوده که در آن سی تن از دختران خانواده‌های بزرگ سغد نیز مهمان بوده‌اند. «پلو تارخ» درباره دلدادگی و زناشویی الکساندر چنین می‌نویسد:

«اگرچه علت آن دلباختگی بود، زیرا نخستین بار که او را دید در یک بزم رقص بود و در همان دیدار، جوانی و زیبایی آن زن، دل الکساندر را ربود، با این همه زناشویی با او با مقصودی که داشت هم شایسته و هم سازگار بود.»
«آریان» نیز همین داستان را بگونه دیگری در کتاب خود آورده است، لیک «کت کورث» آنرا بدرازی و بگونه‌بی که در پایین می‌آوریم نوشته است:

پس از آن الکساندر بولایتی رفت که «کوهورتانوس» والی آن بود و از ولات ممتاز پارس بشمار می‌رفت، او اظهار انقیاد کرد و الکساندر وی را بحکومت ابقا داشته از سه‌پسرش دو نفر را برای خدمت در لشکر مقدونی طلبید و حاکم مزبور پسر سوم خود را هم با اختیار الکساندر گذاشت.

«کوهورتانوس» خواست ضیافتی برای الکساندر با تجملات مشرق‌زمین بدهد و باین مقصود سی نفر از دختران خانواده‌های درجه اول سفدیان را باین بزم دعوت کرد، دختر والی هم جزو آنان بود و این دختر از حیث زیبایی و لطافت مثل و مانند نداشت، و بقدری دلربا بود که در میان آنهمه دختران زیبا، توجه تمام حضار را بخود جلب می‌کرد، الکساندر که مست باده عنایت‌های اقبال و ابخره شراب بود عاشق وی گشت.»

کت کورث سپس می‌افزاید: «پادشاهی که زن داربوش و دختران او یعنی زنانی را دیده بود که کسی جز «رکسانا» در وجاهت بیای آنان نمی‌رسید، با وجود این نسبت بآنها حسیاتی جز محبت پدر باولاد نپورده بود و در اینجا عاشق دختری شد که نه در عروقتش خون شاهی جاری بود و نه از حیث مقام می‌توانست قرین آنها باشد.»

بهرسان بودن این داستان و آگاهی در تاریخها، و برگراری بزم رقص با دختران فرمانروا و بزرگان سغد، گذشته از این که از دیدگاه تاریخ رقص پرارزش می‌باشد، بلکه نشان می‌دهد که پایگاه رقص در آن روزگار (برخلاف دوره‌های بعد) بسیار ارجمند و والا بوده و حتی دختران فرمانروایان و بزرگان ایرانزمین نیز در چنین بزمهایی

همبازی کرده به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند. چنانکه پیش از این هم نوشتیم، در آثار روزگار هخامنشی، هیچ‌نگاره و پیکره‌بی که نمودار حالت رقص باشد، تا کنون دیده نشده یا بسخن دیگر، ساخته نشده است، زیرا ایرانیان شهرنشین و درباریان شاهنشاهان هخامنشی، مردمانی بسیار جدی و متین و تشریفاتی و درباره زنان و دختران خود بسیار سختگیر بوده‌اند، ازاینرو نه تنها از نگاشتن بزماه‌های رقص و از اینگونه آیین‌ها بر روی سنگ و فلز و ظرفها و جز آن، خودداری می‌کرده‌اند، بلکه حتی نخواستند که چهره و پیکره هیچ زنی و بانویی در جایی (جز در پنج‌جا) بنمایش گذاشته شود تا مبدا از ارج آنان که سخت پایبندش بودند بکاهد.

۱- نوشیدن «هئومه» یک آیین کهن آریایی است و از آن برای پدید آوردن بیخودی و خلصه مذهبی یا کیف مقدس سود می‌جستند، با آنکه در بخشی از اوستا (بخشهایی که سپس از کیش کهن‌تر یادین هخامنشیان وارد دین زردشت گردیده است) «هئومه» ستوده شده است، لیک در «گاتها» زردشت سخت بر نوشیدن آن نکوهش کرده و در جاییکه با خشم و تندى فراوان از قربانی گاو سخن می‌گوید این آشامیدنی را اهریمنی نامیده پیروان خود را از نوشیدن آن بدور می‌دارد.

۲- در میان گنوشته‌های پیدا شده از تخت جمشید، لوحی است از سال دوم شاهنشاهی خشایارشا که در آن دستور داده شده مزد مردی یا مگی که کار او «رئوایش - هوتی - ره» نامیده شده، پرداخت گردد. بخش دوم این واژه برابر است با واژه ایلامی «هوتی» = Hutti «بمعنی ساختن و انجام دادن که نشانه سوم شخص مفرد پرآن افزوده شده است و می‌توان آنرا ساخت یا سازنده ترجمه کرد، و برابر است با واژه پارسی باستان «Kara». بخش یکم برابر است با واژه اوستائی «raethwis» که در پهلوی بگونه «rathwis» درآمده و در پارسی باستان می‌تواند واژه‌بی باشد بگونه: «raethwis Kara» یا «rathuviskara»، و این در اوستا نام یا پیش‌نام یکی از هفت موبدی است که هئومه را در آمیخته میان پیروان بخش می‌کند. در میان پارسیان هند باین موبد «Raspi» می‌گویند، همچنین از گنوشته‌های دیگر تخت جمشید چنین دانسته می‌شود که ساغرریزی یا فدیبه و نثار نوشابه (Libation) در روزگار هخامنشیان رواج داشته و در آیین‌های مقدس دینی انجام می‌گرفته است. در یکی از لوحه‌های گلی نوشته شده: «دوازده کوزه شراب با دست، «ارته‌خرتو» به‌معنا برای انجام دادن آیین مقدس نثار باده رسیده است.»

۳- ترجمه این گفتار یکبار در مجله انجمن ایران و امریکا و بار دوم بشکل دیگری (با ترجمه‌یی پر از غلط) در شماره دوم مجله نمایش هنرهای زیبای کشور بچاپ رسیده است.